

بررسی تطبیقی ملی‌شدن صنعت نفت و مسأله هسته‌ای ایران از منظر نظم جهانی

سیروس محبی^۱

سعیده سادات احمدی^۲

چکیده

نوع برخورد غرب و بالاخص آمریکا با ایران در مسأله هسته‌ای، دارای شباهت‌هایی با نوع برخورد انگلستان با این کشور در جریان ملی‌شدن نفت می‌باشد. این پژوهش در پی آن است تا این دو واقعه را با یکدیگر مقایسه کند و با بررسی شرایط جهانی و جای‌گیری بازیگران اصلی در هر یک از دو رویداد، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری این وقایع را بر سیستم جهانی تحلیل کرده و به این سؤال پاسخ دهد که کدام فاکتورهای واقعه اول، روند رسیدن به توافق در مسأله هسته‌ای را نیز تحت تأثیر قرار داد. در این پژوهش، با روش تطبیقی و مقایسه‌ای و بر مبنای نظریه نظام جهانی والرش‌تاین و مفهوم افول هژمونی، شرایط مربوط به موضوع هسته‌ای را بر پایه نتایج حاصل از ملی‌شدن نفت، تحلیل و بررسی کرده و نکات اشتراک را تشریح کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که این دو واقعه از جهاتی؛ مانند شرایط جهانی، جای‌گیری بازیگران در سیستم، نوع برخورد هژمون با مسأله و نوع تأثیرگذاری بر سیستم مشابهت داشته و از جهت نوع برخورد و نگاه طرفین درگیر در وقایع نیز دارای اشتراکاتی هستند که روند حل مسأله را تحت تأثیر قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: ملی‌شدن نفت، مسأله هسته‌ای، سیستم جهانی، آمریکا، انگلستان، ایران.

^۱ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه (نویسنده مسؤل) dr.sirousmohebi@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

۱- مقدمه

در یک دهه اخیر یکی از مهم‌ترین مسائل جاری کشور، مسأله هسته‌ای بوده است. با نگاهی به تاریخ معاصر ایران در می‌یابیم که چنین رویدادی با مشخصات مشابه؛ یعنی تحریم، مقاومت و مذاکره، در دوره ملی‌شدن صنعت نفت نیز حادث شده است. این شباهت دلیلی برای پیدایش این پژوهش است. در این پژوهش ما بر آن شدیم دو رویداد را با یک‌دیگر مقایسه کنیم تا در یابیم اول، این دو رویداد توانسته‌اند علاوه بر تأثیرپذیری از ساختار سیستم جهانی که عموماً خود را بر هر پدیده‌ای تحمیل می‌کند، اثرگذاری هم بر این سیستم داشته باشند یا خیر؟ دوم، شبیه‌بودن روند بررسی مسأله هسته‌ای به جریان ملی‌شدن، توانسته موجب نتیجه‌شبه یا نزدیک به هم گردد؟ و اگر این‌گونه است چه مسائلی را از تاریخ آموختیم تا بتوانیم مانع از نتایج نامطلوب در زمان حال شویم. بر این اساس ما پژوهش را با این سؤال اساسی آغاز کردیم که دو واقعه ملی‌شدن نفت و مسأله هسته‌ای چه شباهت‌هایی با یک‌دیگر داشته و هر یک از این مناقشات چه تأثیراتی را بر سیستم بین‌الملل بر جای گذاشته‌اند؟ در ادامه با استفاده از مفهوم هم‌مونی و افول آن و نظم حاکم بر سیستم در نظریه نظام جهانی والرش‌تاین، بحث را با این فرض به پیش می‌بریم که «ملی‌شدن نفت و مسأله هسته‌ای، از نظر کشور تحریم‌شونده و نوع قدرت کشورهای تحریم‌کننده و نظام بین‌الملل به هم شبیه بوده و در هر یک از موارد به افزایش رقابت‌ها در سیستم بین‌الملل انجامیده است».

۲- پیشینه پژوهش

یرواند آبراهامیان در کتاب خود با نام *کودتا: ۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و آمریکا* در عصر مدرن (۲۰۱۳) به بررسی ملی‌شدن صنعت نفت از نظرگاه روابط با آمریکا و به طور کلی تأثیر نظم جهانی بر این واقعه پرداخته و دید قبلی در باب تأثیر کمونیسم بر تغییر تصمیم این کشور بر مداخله در ایران را تا حدودی رد می‌کند و معتقد است که در پی شکست خوردن مذاکرات با مصدق، طرح ریزی کودتا بر اساس از میان برداشتن جنبش ملی‌شدن و حراست از منافع غرب در دیگر نقاط جهان که متأثر از وقایع ایران بودند، انجام شد و آن را از نگاه گسترش رقابت‌های امپریالیستی می‌نگرد. در واقع، تأکید کتاب بر روی کودتا و عواملی که منجر به طراحی کودتا شد، می‌باشد. وی در بخش پایانی کتاب خود در چند صفحه آخر، به شباهت‌های این واقعه با مسأله هسته‌ای ایران نیز اشاره کرده و نکاتی را بر می‌شمرد که به‌خصوص، در حیطه هویتی‌شدن منازعه و پیوند آن با غرور و اعتبار طرفین دیدگاه مشابهی را القا می‌کند. وی چنان‌که در کلیت کتاب سعی دارد اهمیت موضوع را برای طرف انگلیسی و نیز مصدق نشان داده و گره خوردن منازعه را به الگوی هویتی طرفین بنمایاند، در صفحات آخر، این مسأله را در تشابه با ملی‌شدن به موضوع

هسته ای نیز سرایت داده و بررسی می کند؛ اما در کل، هرچند که در رابطه با موضوع اصلی کتاب؛ یعنی کودتا و جریان ملی شدن نفت اطلاعات خوبی به دست می دهد؛ اما تحقیقات وی در زمینه تطبیق ملی شدن با مسئله هسته ای از این حد فراتر نرفته است و به چند صفحه آخر کتاب خلاصه می شود.

پژوهش گر مسائل ایران، سوزان ملانی، در یادداشتی که در سایت مؤسسه بروکینگز با عنوان «تأثیر مهم مصدق در رسیدن به توافق هسته ای» (۲۰۱۳) منتشر کرده است، به بررسی شباهت های این دو واقعه با هم پرداخته و محوری ترین بحث خود را بر اشتباهاتی قرار می دهد که در ملی شدن رخ داده و در مسئله هسته ای در حال تکرار است. میراک ویسبک نیز در مقاله «بازتاب مصدق در سیاست هسته ای ایرانیان» (۲۰۰۴) به این موضوع پرداخته و تأثیر نوع نگاه و رفتار مصدق را بر مسئله هسته ای ایران برجسته می سازد و معتقد است که خواست های مردم در مسئله هسته ای با خواسته های دوران ملی شدن به نوعی دارای این همانی است. یکی دیگر از اشخاصی که با توجه به حوزه علاقه اش در باب تاریخ ایران به این موضوع نیز توجه نشان داده است، کریستوفر دوبلگ می باشد که در یادداشتی با عنوان «سیاست حیثیت: چرا مذاکرات هسته ای با ایران شکست می خورد» (۲۰۱۲) به مقایسه دو موضوع مبادرت می کند. وی یک فاکتور را در رفتار جمعی ایرانیان در هر دو واقعه به نام عزت مندی و حیثیت شناسایی می کند که در محاسبات طرف غربی نادیده انگاشته شده است و جنبه تشابه دو رویداد را حول همین موضوع می داند. در منابع فارسی نیز چنین تحلیل هایی به چشم می خورد که اکثراً در حوزه مصاحبه ها یافت می شود. بنابراین، با وجود کمبود منابع پژوهشی در حوزه تطبیق این دو واقعه، تلاش حاضر از یک سو یک منبع تطبیقی را در رابطه با دو واقعه مهم کشور به منابع قبلی می افزاید و در عین حال، با دیدی جدید تر با استفاده از یک نظریه سیستمی، ملی شدن و مسئله هسته ای را در کلیت سیستم می سنجد و هر دو واقعه را با توجه به نقش و تلاش همون برای بقای ابزار همومنی و سلطه خویش تحلیل می کند.

۳- چارچوب نظری: نظام جهانی والرشتاین

چشم انداز نظام جهانی در پی آن است که با برداشت از تاریخ جهان به عنوان ظهور نظامی واحد، دگرگونی اجتماعی بلند مدت و با مقیاس وسیع را تحلیل کند. این نظریه چشم انداز های جامعه محور و فرا جامعه ای^۱ را ترکیب می کند و فرض علوم اجتماعی متعارف را دال بر این که جوامع ملی را می توان

¹ Trans – societal

بدون توجه به چگونگی پیوند آن‌ها با شبکه‌های غیر جامعه‌ای^۱ و فرا جامعه‌ای مبادلات؛ یعنی نظام‌های جهانی و آثار محدود کننده این نظام‌ها تحلیل کرد، به چالش می‌کشد. (Axford, 2004, p. 72) والرش‌تاین معتقد است «سیستم جهانی» واحد تحلیل مناسب برای علوم اجتماعی است. از دیدگاه وی، هر سیستمی دارای دو ویژگی اصلی است: همه عناصر سیستم دارای ارتباط متقابل هستند. بنابراین، برای درک کارکرد هر عنصر باید جایگاه آن در کل سیستم مشخص شود. همچنین، حیات این سیستم کم‌وبیش خودجوش و خوداتکاست. بنابراین، برای تحلیل تغییرات هر سیستمی باید بر روی کارکردهای داخلی آن و نه عوامل خارجی مؤثر بر آن متمرکز شد (Mohamadi Alamoti, 2006, p. 98).

از نظر وی نظام جهانی عبارت از «نظامی است که در آن تقسیم کار واحد و نظام‌های فرهنگی متعدد وجود دارد» (Saei, 2005, p. 192). ساختار اقتصادی نظام جهانی نقش زیربنایی در تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این سیستم دارد. در بعد اقتصادی، نظام، ناظر شکل‌گیری سه بلوک از دولت‌ها در اقتصاد جهانی شامل بلوک کشورهای مرکز، بلوک کشورهای نیمه پیرامون و بلوک کشورهای پیرامونی است که در یک ارتباط استثماری نسبت به یک‌دیگر قرار دارند؛ به گونه‌ای که کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی در خدمت بلوک مرکز عمل می‌کنند (Mohamadi Alamoti, 2006, p. 95).

این سه بلوک و سه بخش اصلی نظام جهانی سرمایه‌داری دارای این ویژگی‌ها هستند:

- ۱) جوامع مرکز: این جوامع دارای صنعت، سرمایه، نظام بانک داری و تولید انبوه کالا است. دولت‌های موجود در این جوامع به لحاظ ساختار داخلی و همچنین، از نظر سیاست خارجی دارای قدرت فراوان و تأثیرگذاری بسیار زیاد بر دیگر مناطق جهان‌اند. از میان دولت‌های مرکز گروهی از وضعیت مساعد تری در نظام جهانی برخوردارند، موفق‌ترین آن‌ها می‌تواند به موقعیتی هژمونیک برسد؛ مانند ایالات متحده.
- ۲) جوامع پیرامون: این جوامع بیشتر بر پایه کشاورزی سنتی یا تولید مواد خام معدنی شکل گرفته‌اند. در این جوامع سرمایه قدرتمند انباشته‌ای وجود ندارد. دولت در این جوامع چه از نظر ساختار داخلی و چه از نظر ساختار خارجی ضعیف است و به طور عمده، تحولات و ساختارهای این جوامع تحت تأثیر کشورهای مرکز قرار دارد.
- ۳) جوامع نیمه پیرامون: این جوامع ترکیبی از خصوصیات جوامع مرکز و پیرامون را دارند؛ یا در حال توسعه‌اند و یا به تازگی تا اندازه‌ای صنعتی شده‌اند؛ ولی هنوز برخی از خصوصیات جوامع

¹ extra – societal

سنّتی - کشاورزی را درون خود حفظ کرده اند. این جوامع نقش روابط میان مرکز و پیرامون و تعدیل کننده نظام جهانی را ایفا می کنند (Wallerstein, 1991).

در نهایت، این سه بخش اصلی هستند که نظام جهانی را به مانند یک زنجیر به هم پیوند داده اند و تمامی تحولات آن ها به هم وابسته شده است. عملکرد تمامی این ساختارها در نهایت، به انباشت بیشتر سرمایه در مرکز منتهی می شود. جوهر این نظام استثمار جهان به وسیله جوامع مرکز است. البته والرشتاین معتقد نیست که جوامع بشری با یک سرنوشت محتوم و تغییر ناپذیر مواجه اند. امکان تغییر جایگاه و حتی متحول کردن سیستم از درون وجود دارد و حتی ممکن است مرکز ثقل نظام دچار تغییرات اساسی شود (Salimi, 2007, p.209). والرشتاین در نظریه نظام جهانی خویش، ثبات این نظام را مرهون ابعاد سیاسی و فرهنگی می داند که توسط بلوک کشورهای مرکز و به سرکردگی یک هژمون، به اقتصاد سرمایه داری تزریق می شود تا بحران های آن فروکش کرده و به زیست خود ادامه دهد. این هژمون قابلیت ایجاد این ابعاد را دارد. از نظر وی در نظام جهانی به صورت تاریخی تنها سه هژمون وجود داشته اند: هلند قرن ۱۸، انگلستان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و آمریکا قرن بیستم تا کنون. وی بحران نظام را آغاز افول هژمونی می داند. در واقع، هژمون کشوری است که دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف است، ایجاد و تسلط بر قواعد و رژیم های بین المللی را ضمانت کرده و براساس آن ها نظم و ثبات بین المللی را پدید می آورد. (Wallerstein, 1991).

به غیر از نظم حاکم بر سیستم جهانی، مهم ترین مفهومی که ما از این نظریه وام گرفته ایم، مفهوم هژمونی و افول آن است. در حقیقت، دو هژمون از سه هژمونی که والرشتاین بر شمرده است؛ یعنی انگلستان و آمریکا، به طور مستقیم، در ملی شدن نفت و مسأله هسته ای نقش اساسی را ایفا کرده اند. حال در این مقاله سعی می شود که نظم جهانی مستقر در هر دو دوره با توجه به جایگاه و قدرت این هژمون ها و تلاش آن ها برای حفظ ابزارهای سلطه و اجتناب از افول توضیح داده شود.

شرایط جهانی و نقش هژمون در ملی شدن نفت و مسأله هسته ای

در مورد شباهت دو واقعه مورد بحث، نظرهای مختلفی وجود دارد. در سال ۲۰۰۰، مادلین آلبرایت، وزیر خارجه پرزیدنت کلینتون، اعتراف کرد که آمریکا در ۱۹۵۳، نقشی اساسی در ساقط کردن محمد مصدق، نخست وزیر محبوب ایران بازی کرد و آن ماجرا، آشکارا باعث نوعی عقب گرد در توسعه سیاسی ایران شد (De Bellaigue, 2014, p. 62). پس از این سخنان و اثبات دخالت آمریکا در کودتای ۱۹۵۳، اذهان بیشتری وجود شباهت میان این دو واقعه را تأیید کردند. در سال ۲۰۰۶، سناتور جی راکفلر در یک

سخنرانی چنین گفت: «۵۳ سال قبل ایالات متحده و بریتانیا برای سرنگونی نخست‌وزیر ایران، مصدق، مشغول بودند. اینک برای درک ایران، ابتدا باید بفهمید که برای ایرانی‌ها، گویی این رویداد، شب گذشته اتفاق افتاده است. این لحظه‌ای است که ما را برای ایرانی‌ها به خاطر اتفاقی که سال‌ها پیش روی داده، تعریف می‌کند». (Shoamanesh, 2009, p. 5).

«بازتاب مصدق، در کار امروز ایرانیان مشهود است. صرف نظر از هر گرایش سیاسی، جامعه ایرانی حول موضوع حق فناوری هسته‌ای متحد هستند. چنان‌که این اتحاد حول مصدق برای کنترل منابع نفت وجود داشت. خاطره این مبارزه که هنوز در اذهان ایرانیان امروز تازه است، درس عبرتی را با خود دارد: اگر شما در تحکیم حق حاکمیتان بر توسعه موفق نشوید، پس کسانی که سعی در نفی آن دارند با عملیات‌های سیاسی - نظامی برای سرنگونی دولت شما حرکت خواهند کرد» (Mirak-Weissbach, 2004). البته مصدق به دلیل دیدگاه‌های لیبرال و غربی‌اش کمتر شبیه رهبران جمهوری اسلامی است؛ اما دیدگاهش به مسأله نفت با برنامه هسته‌ای امروزه ایران تناسب دارد. ایرانی‌ها برای داشتن توانایی هسته‌ای، بیشتر و بالاتر از هر ارزش استراتژیکی به توانایی تصمیم‌گیری در خاک خودشان و با توجه به منابع خودشان در راستای عزت ملی تمایل دارند. مصدق به جنبه ملی‌شدن نفت اشاره داشت و شعارهای تهران در مسأله هسته‌ای تشابه زیادی به آن دارد (De Bellaigue, 2012).

در مقایسه با تحریم‌های ایران در مسأله هسته‌ای، تحریم ۱۹۵۱ تقریباً به طور تصادفی آغاز شد؛ آن چنان‌که بریتانیا با امتناع از شناسایی پیشنهاد ملی‌شدن در ایران، تقریباً بلافاصله صادرات را متوقف کرد. در ماه‌های پس از آن شرکت هشدار داد که خرید نفت ایران و یا کمک به تهران را اقدامی غیرقانونی می‌داند. سپس، پرسنل خود را از ایران فراخواند و تقریباً هر منبع جای‌گزین موجود از کارگران ماهر نفت (به غیر از ایتالیا) از کمک به تهران خودداری کردند. دولت بریتانیا دارایی‌های شرکت متعلق به ایران را مسدود، مبادلات ارزی را محدود و صادرات محصولات کلیدی؛ مانند قند و فولاد را ممنوع کرد. لندن همچنین، با استقرار کشتی‌های جنگی در خلیج فارس برای تقویت تهدیدهای شرکت علیه مشتریان احتمالی ایران تلاش کرد. به غیر از کشتی‌های جنگی همه این‌ها در رژیم تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران آشنا بوده‌اند (Maloney, 2013). در مقابل چنین شباهت‌هایی، ایران نیز در بن بست مجادله هسته‌ای، به طور مستقیم و غیرمستقیم به رویدادهای دوران مصدق اشاره و مشابهت‌هایی بین حق حاکمیت کشور برای غنی‌سازی اورانیوم و ملی‌کردن منابع طبیعی خود برقرار کرد. ایران همچنین، تحریم‌های غرب به رهبری آمریکا را با محاصره اقتصادی ایجادشده از سوی بریتانیا هم‌سان دانست. همچنین، شباهت‌هایی بین

مذاکرات طی این دو بحران برقرار نمود. (Abrahamian, 2013, pp. 306-307). برای بررسی مشابهت ها و تفاوت ها، می توانیم با استفاده از نظریهٔ والرشتاین، سیستم جهانی را با تأکید بر نقش هژمون ترسیم کنیم. پس از جنگ جهانی دوم و زمان وقوع ملی شدن نفت در ایران دوره ای است که هژمون سابق، بریتانیا، کم کم نقش خود را به هژمون جدید و امی گذارد و نظام مالی و تجاری آمریکایی بر دنیا تسلط می یابد.



دوره هژمونی آمریکا

شکل (۱): شرایط نظام جهانی

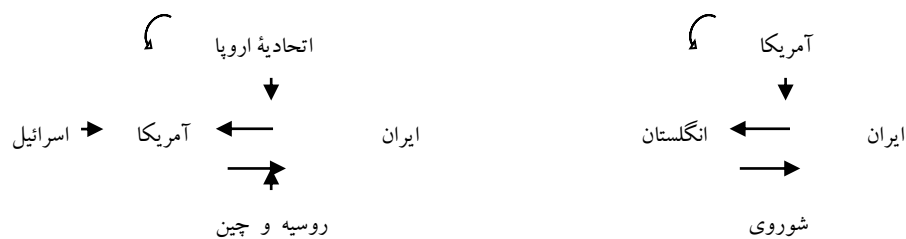
براساس شکل (۱) اگر آغاز دوره هژمونی آمریکا را پس از پایان جنگ جهانی دوم بدانیم، از آن تاریخ تا پایان دهه ۵۰ تلاش هژمون سابق؛ یعنی انگلستان را برای حفظ و بقای هژمونیش به موازات اقدامات هژمون تازه مشاهده می کنیم. این کشور که پس از جنگ تضعیف شده و با استقلال هندوستان بزرگ ترین دارایی امپراطوری خویش را از دست داده بود، تمام تلاش خود را به کار بست تا بتواند با نگه داشتن ایران انواع منافع باقی مانده از دوره طلایی خویش را در دیگر نقاط جهان نجات دهد. چنان چه در یکی از اسناد به جامانده در مورد بحران ایران چنین آمده: «ما وظیفه داریم که همچنان باقی بمانیم و برای حمایت از منافع خود از زور استفاده کنیم» (Ministry of Fuel and Power, 1951). هرچند که این تلاش منجر به کودتای ۱۹۵۳ در ایران شد و نهضت ملی شدن نفت را منزوی ساخت؛ اما همین اقدام نقطه عطف افول هژمونی انگلستان شد. بنا به گزارشی «مصدق اقتدار یک قدرت بزرگ را زیر پا گذاشت و راهی طولانی برای نابود کردن آن پیمود» (British Embassy, 1951). در واقع، کودتا برای بریتانیا و منافع آن در خاورمیانه عاقبت خوشی نداشت. مصدق‌سیس در ۱۹۵۶ در زمان ملی کردن کانال سوئز فوران کرد. بعد از آن بریتانیا در وضعیت عقب نشینی مداوم قرار گرفت و کمابیش همه مستعمرات بریتانیا در آفریقا، شرق دور و هند غربی به استقلال رسیدند و در زیر آفتاب خاورمیانه، بریتانیا جایش را به آمریکا داد (De Bellaigue, 2014, P.435). ایالات متحده نیز برای اثبات نقش هژمونی خویش و نیز قبولاندن این مطلب به

اذهان جهانی و به‌خصوص، افکار عمومی بریتانیا که هنوز افول خویش را باور نداشت، در این مسأله دخالت کرد. پس از آن تا سال ۱۹۷۳ پیوسته به اوج صعود کرد؛ اما به تعبیر والرشتاین از آن پس دوران افول آمریکا آغاز شد. در واقع، والرشتاین برتری و هژمونی آمریکا را می‌پذیرد؛ ولی معتقد است که با وجود تمام تلاش‌ها این هژمونی سیر رو به زوال دارد. وی چهار سبب را برای افول هژمونی آمریکا بر می‌شمرد: جنگ ویتنام، انقلاب ۱۹۶۸، سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹ و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (wallerstien, 2002, p. 63).

در هر صورت مشاهده می‌شود که در هر دو واقعه مورد مقایسه، هژمون و قدرت برتر جهانی ایالات متحده بوده است، با این تفاوت که در ماجرای ملی‌شدن، آمریکا به دنبال مدیریت موضوع از طریق وساطت بر پایه منافع اقتصادی و امنیتی خویش بود و این انگلستان بود که به طور مستقیم در موضوع درگیر بود و با این باور که هنوز می‌تواند نقش برتر خود را حفظ کند، به آمریکا متوسل شده بود؛ اما در جریان مسأله هسته‌ای، آمریکا طرف مستقیم درگیر در ماجرا است که برای حفظ نقش مدیریتی برتر خود دست به تلاش برای اجماع علیه ایران زد. اظهارات مقامات این کشور به‌خوبی گویای این مسأله است؛ برای مثال، جوزف بایدن، معاون رئیس‌جمهور آمریکا در رابطه با ایران و نیز نقش رهبری آمریکا چنین گفت: «نفوذ ایران در منطقه طی شش سال قبل (دوره ریاست جمهوری بوش) نه تنها کم نشده بود؛ بلکه رشد هم کرده بود... رهبری ایالات متحده زیر سؤال بود. نه دشمنان از ما می‌ترسیدند و نه دوستان به ما احترام می‌گذاشتند» (Biden, 2012). بر این اساس، اولویت اصلی دولت اوباما نیز ترمیم چهره و احیای رهبری آمریکا در جهان بود و مسأله هسته‌ای ایران مناسب‌ترین موضوع برای این مهم بود؛ زیرا با درگیر شدن ایران در این مسأله از رشد و پیشروی آن به عنوان یک پدیده ضد آمریکایی و ضد سیستم جلوگیری می‌شد. همچنین، با به‌دست آوردن اجماع علیه ایران، نقش رهبرگونه و مدیریتی آمریکا دوباره احیا می‌گشت و در نهایت، این امید برای آن‌ها وجود داشت تا از طریق مدیریت مطلوب موضوع، چهره بهتری از خود در افکار عمومی جهان ترسیم کنند.

جایگاه بازیگران اصلی در هر یک از دو بحران از جهتی بررسی جای‌گیری بازیگران اصلی در هر یک از بحران‌ها خالی از لطف نیست. در بحران ملی‌شدن نفت، درگیری اصلی میان ایران و انگلستان بود و آمریکا نقش میانجی را بازی می‌کرد که البته در نهایت، به سمت حمایت از انگلستان متمایل شد. شوروی هم به عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران در نظام بین‌الملل آن زمان حضور داشت؛ اما در بحران مورد نظر نقشی منفعلانه بازی می‌کرد و بیشتر به عنوان مسأله محرک از سوی دو کشور درگیر برای تحریک و جلب

حمایت آمریکا استفاده می شد. البته گاهی به اقداماتی در این زمینه دست می زد؛ برای مثال مخالفت با قطع نامه بریتانیا علیه ایران در شورای امنیت و یا امتناع از پرداخت بدهی به ایران؛ اما این اقدامات در راستای دخالت و مبارزه برای رو در رویی با بریتانیا نبود؛ چراکه با وجود مشکلات داخلی و بحران کره و رو در رویی با ایالات متحده، شاید ترجیح می داد که در جبهه جدیدی با غرب مبارزه نکرده و به تعبیری منتظر بود تا شاید فرصتی ایجاد شده و ایران خود به دامان شوروی بیفتد. جای گیری بازیگران اصلی در ملی شدن نفت را می توان در شکل (۲) مشاهده کرد:



شکل (۲): جای گیری بازیگران در ملی شدن نفت

شکل (۲) نیز نشان گر جای گیری بازیگران در بحران هسته ای ایران است که به نسبت ملی شدن تفاوت هایی هرچند اندک وجود دارد. در مسئله ملی شدن، کشور مقابل ایران، انگلستان بود؛ اما در جریان پرونده هسته ای، هرچند که کوشیده شد که این موضوع یک موضوع جهانی مورد اجماع همه نشان داده شود؛ اما در حقیقت، آمریکا نیروی اصلی در برابر ایران بوده است. در عین حال، نیروی میانجی در بحران اول آمریکا بود و در بحران دوم مجموع کشورهای روسیه، چین و اتحادیه اروپا. البته قائل بودن به نقش میانجی برای این کشورها به دلیل داشتن منافع دو سویه در ماجرا می باشد. روسیه هرچند که مانند شوروی در زمان ملی شدن و تحریم دولت مصلحت، امروز نیز سعی در تأثیرگذاری مستقیم بر موضوع نداشته؛ اما مانند سلف خود نیز منفعلانه در انتظار ننشسته است. منافع روسیه در جریان هسته ای ایران به صورت هم زمان هم سیاسی و هم اقتصادی بود. بنابراین، سیاست خود را به گونه ای پیش برد که بتواند امتیازاتی به خصوص، از آمریکا برای باقی ماندن در اجماع بین المللی علیه ایران کسب کند. این امتیازها عمدتاً مربوط به حوزه منافع ملی و کشورهای حوزه قفقاز یا به تعبیری، حیاط خلوت روسیه و عدم دخالت آمریکا در آن بوده است. در مورد چین مسئله به شدت اقتصادی است. چین از یک سو فرصت این را یافت تا همکاری های اقتصادی با ایران داشته و بازار ایران را در تصرف خود آورد و از سوی دیگر، از مشتری های عمده نفت ایران بوده است؛ اما تمامی این موارد در برابر منافی که ماندن در جبهه غرب برای چین به بار

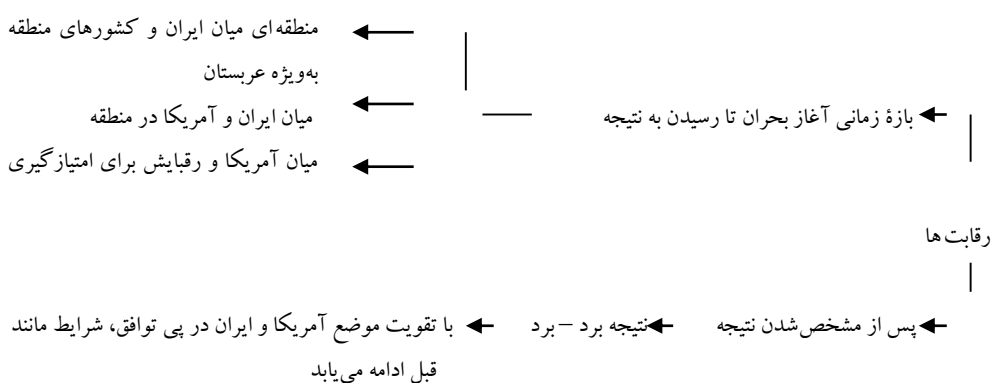
شکل (۳): جای گیری بازیگران در مسئله هسته ای

می‌آورد، قابل چشم‌پوشی است. چین نیز به مانند روسیه به دنبال این بود تا مسأله از طریق مذاکره به نحوی حل‌وفصل شود که هیچ‌یک از طرفین بازنده اصلی میدان نباشند؛ اما در نهایت، حمایت از ایران تا جایی پیش رفت که به منافع اصلی چین با غرب لطمه نزنند.

اتحادیه اروپا اما نقش تعیین‌کننده تری به نسبت روسیه و چین بازی کرده است. هماهنگی کامل این اتحادیه با سیاست‌های آمریکا در مورد ایران نشان‌گر اتحاد قدیمی با آمریکا است؛ هرچند که در این میان، یک رقابت دیرینه نیز برای باز پس‌گیری نقش اروپا (به‌خصوص انگلستان) در خاورمیانه و جهان، میان اروپا و آمریکا در جریان بود که باعث شد در ابتدای بحران هسته‌ای، اتحادیه به صورت مستقل به مذاکره با ایران بپردازد؛ اما در نهایت، با تبلیغات آمریکایی‌ها علیه ایران و حساس‌شدن اروپا به مسأله هسته‌ای ایران، این اتحادیه همان مسیری را رفت که آمریکا در قبال انگلستان در برابر بحران ملی‌شدن نفت پیموده بود؛ یعنی حمایت تام از مواضع متحد خود. نوع برخورد دولت نهم با پرونده هسته‌ای منجر به قطع مذاکرات ایران و اروپا و باعث نزدیکی اروپایی‌ها به ایالات متحده شد که در نهایت، پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت بردند تا از طریق اهرم سیاسی و فشار و تحریم‌های مختلف، جمهوری اسلامی را وادار به عقب‌نشینی کنند (Ghahremanpour, 2008, p.185) و در نهایت، در دولت دهم تحریم‌ها را تا حد تحریم نفت به اوج برسانند. شاید نمونه این رفتار در نوع برخورد دولت مصدق با غرب در جریان ملی‌شدن نفت آشنا به نظر برسد. همین سرسختی باعث شد تا حمایت تام آمریکا متعلق به طرف انگلیسی مناقشه باشد. با تمام این احوال، همکاری این متحدان غربی در هر دو دوره، قابل لمس و شناسایی است. حمایت تام اتحادیه اروپا از مقاصد آمریکا در مسأله هسته‌ای ایران پاسخی است به این سخن آچسون، وزیر خارجه دولت ترومن، در حمایت از منافع انگلستان در ماجرای ملی‌شدن صنعت نفت: «ما مجبوریم در کنار هم پرواز کنیم. ایران ارزش این را ندارد که ما نزدیک‌ترین متحد خود را از دست بدهیم» (Goode, 2003, p. 121). با نگاهی کلی به جای‌گیری بازیگران اصلی در هر دو بحران مورد نظر، تا حدودی توانستیم رقابت‌هایی را به عنوان نتایج مستخرج از تحریم ایران در هر دوره به تصویر کشیده و مقایسه کنیم:



شکل (۳): تأثیر بحران ملی شدن نفت بر مناسبات جهانی



شکل (۴): تأثیر نتیجه بحران هسته ای بر مناسبات جهانی

با مقایسه شکل های (۳) و (۴) و همچنین، بررسی جای گیری بازیگران اصلی در نظام بین الملل در هر یک از دو بحران، علاوه بر این که وجود رقابت ها نشان داده می شود، شباهت هایی را نیز می توانیم شناسایی کنیم. یکی از رقابت ها و درگیری های مسلّم در هر دو بحران، مناقشه ایران با طرف غربی؛ یعنی انگلستان در دوره مصدّق و آمریکا در دوره احمدی نژاد است؛ اما غیر از آن جنس رقابت های دیگر در هر دو دوره، بسیار شبیه به هم است و عمده رقابت ها در بلوک مرکز و میان قدرت های برتر پدید می آید. در دوره ملی شدن نفت ایران، انگلستان و آمریکا با هم همکاری می کردند؛ اما این همکاری یک روی دیگر

نیز داشت که رقابت این دو متحد برای به‌دست آوردن منابع نفتی و امتیازات اقتصادی حاصل از آن بود. گذشته از آن، موضوع دیگر حول محور مبارزه حیثیتی هژمون قدیم و هژمون جدید رخ می‌داد. در واقع، افکار عمومی انگلستان نمی‌توانست افول امپراطوری را باور کند و همواره تقاضای تسلیم‌نشدن در ماجرای ایران را داشت، این در حالی بود که آمریکا چند سالی بود که نقش تازه خود را به عنوان هژمون آغاز کرده و در ماجرای ملی‌شدن تلاش داشت تا به انگلستان بفهماند که دوران ملکه ویکتوریا به سر آمده است. در بحران هسته‌ای نیز وضع به همین منوال است؛ یعنی رقابت در حین همکاری میان اعضای بلوک مرکز وجود دارد. کشورهای ۱+۵ شامل آمریکا، روسیه، چین و سه قدرت اروپایی فرانسه، انگلستان و آلمان، همگی در این مسأله که نظم بین‌المللی نباید به هم بخورد، اجماع دارند. سخنان کاندولیزا رایس وزیر خارجه دولت بوش مؤید این اجماع است: «جهان نباید و نمی‌تواند هیچ تلاش ایران را برای گسترش سلاح هسته‌ای و همچنین، تلاش ایران در جهت سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک به واسطه تروریسم را تحمل کند» (Rise quoted by Stern, 2010, p. 288). در عین این اجماع، هریک از این کشورها سعی داشته تا امتیازاتی برای خود کسب کند؛ برای مثال، اروپا همچنان که در ابتدای مجادله نشان داد، ترجیح می‌داد که مسأله با مدیریت اروپایی فیصله یابد تا نقش مدیریتی و با اهمیت خویش را در سیستم جهانی احیا کند. روسیه و چین نیز هریک امتیازاتی را برای باقی ماندن در اجماع علیه ایران کسب کردند. روسیه همچنان به همکاری خود در صنعت هسته‌ای ایران ادامه داده و چین نیز فعالیت‌های اقتصادی با ایران را قطع نکرد.

از جهتی، در هر دو دوره ترس از الگوبرداری کشورهای دیگر از مدل ایران، یکی از مهم‌ترین دلایل ایجاد اجماع علیه ایران به شمار رفته است؛ یعنی قدرت تأثیرگذاری وقایع یک کشور پیرامونی نظیر ایران تا حدی در نظر گرفته شده است که می‌تواند بر تشدید رقابت‌های موجود در سیستم تأثیرگذار باشد. نوع دیگر رقابت در بلوک کشورهای پیرامونی میان ایران و رقبای منطقه‌ای آن روی خواهد داد، با این تفاوت که در دوره مصدق علاوه بر ضعیف بودن ایران، دیگر کشورهای منطقه عملاً دارای سیاست مستقل از قدرت‌های وقت نبودند و نوع اثرگذاری بحران بر رفتار این کشورها، یکی همکاری آن‌ها با قدرت‌های موجود در جهت تحریم ایران بود و دیگری تأثیرگذاری جنبش ایران بر آگاه‌سازی و جسارت‌دادن به ملت‌های این کشورها که در نهایت، منجر به ایجاد یک نوع پدیده مصدقیسم یا ناسیونالیسم مصدقی شده و مبارزات با استعمارگران شدت یافت. نمونه بارز آن، وقایع ملی‌شدن کانال سوئز در مصر بود که نقش سیاست ناسیونالیستی مصدق در آن به وضوح پیدا بود.

به طور کلی، مشاهده می شود که به نسبت دوره ملی شدن نفت، در جریان هسته ای، بازیگران بیشتری به ایفای نقش پرداخته اند و به تعبیری کشورهای بیشتری در این موضوع دارای منافع بوده و هستند که البته جای گیری آن ها در مسئله مربوط به ایران بیشتر به ضرر ایران و در جهت حمایت از منافع غرب قرار داشته است. به خصوص، اگر طبق شکل (۳)، تهدید و تحریک کنندگی اسرائیل را نیز به آن بیفزاییم. در بحران ملی شدن نفت، انگلستان به عنوان طرف درگیر در مناقشه، برای همراه کردن آمریکا با خود به تحریک این کشور می پرداخت. انگلستان با بزرگ نمایی تهدید کمونیسم که مهم ترین تهدید امنیتی آمریکا در آغاز جنگ سرد و نظام دوقطبی بود، به تحریک این کشور اقدام می کرد. از جهت دیگر، ترس خود را مبنی بر الگو برداری از ملی شدن نفت ایران در دیگر کشورهای جهان سوم، عیان کرده و تهدید اقتصادی را برای آمریکایی ها بزرگ تر نشان می داد؛ برای مثال، یکی از مقامات رسمی بریتانیا این گونه به وزارت خارجه ایالات متحده توضیح می دهد: «چنان چه دیدگاه ایران به عربستان یا عراق گسترش یابد، کل ساختار، به احتمال قوی در هم شکسته خواهد شد و ما توانایی دفاعی خودمان را از دست خواهیم داد» (Office, 1951). نخست وزیر بریتانیا نیز در نامه ای به ترومن یادآور شده بود که: «نقض قراردادی با این ماهیت نه تنها قرارداد های خارجی مربوط به شرکت های بریتانیایی و آمریکایی برای توسعه منابع نفتی خاورمیانه؛ بلکه قرارداد های دیگر فرآورده ها در سایر کشورها را نیز جدّاً به مخاطره خواهد انداخت» (Attlee, 1951). این تحریکات نقش عمده ای در همراهی آمریکا با انگلستان داشت؛ اما در دوره اخیر و مسئله هسته ای ایران، با این که خود آمریکا به عنوان طرف درگیر در مناقشه با استفاده از تبلیغات به تحریک متحدان خود علیه ایران اقدام کرده؛ اما خود این بازیگر همواره توسط اسرائیل علیه ایران تحریک شده است. "آپیک" لابی یهودیان آمریکا به عنوان یک لابی قدرت مند پشتیبان مهار و تضعیف ایران بوده است. در این راستا "نیل شر"، رئیس آپیک، در کنگره آمریکا چندین بار در حمایت از تحریم های آمریکا علیه ایران سخنرانی کرد. آپیک در واقع، حمایت کننده اصلی قانون تحریم ایران است؛ چراکه ایده تحریم می توانست هم به دولت اسرائیل کمک کند و هم از فضای ضد ایرانی جامعه آمریکا به نحو احسن بهره برداری کند (Tabatabaee, 2006, p. 44). اظهارات همیشگی مقامات اسرائیل نیز در جریان مذاکرات هسته ای ایران و غرب نشان از نگرانی این کشور در صورت به نتیجه رسیدن مذاکرات داشته و باعث شد که آن ها از گزینه نظامی علیه ایران استقبال بیشتری کرده و در زمینه افزایش فشار بر ایران به شدت به تحریک آمریکا پردازند.

شباهت‌های مؤثر در هر یک از دو بحران

به اعتقاد سوزان ملانی «به راحتی می‌توان در مورد تشابهات بحران ملی‌شدن نفت و بن بست هسته‌ای ایران اغراق کرد. با این حال، برای هر دو طرف، بی‌تردید، درس‌هایی وجود دارد که از تحریم و شکست مذاکرات مشتق شده است. برداشت غلط از رویکرد دشمن به مذاکرات بحث برانگیز، تخمین اشتباه از قدرت نفوذ خویش و نیز درک منازعه در شرایط حاصل جمع صفر، مواردی هستند که به نتایج زیان‌باری برای هر دو ایران و آمریکا منجر شد» (Maloney, 2013). چنین دیدگاه‌هایی نمایان‌گر این مسأله است که اشتباهاتی که در ملی‌شدن صنعت نفت رخ داده، اولاً از سوی هر دو طرف مناقشه صورت گرفته و ثانیاً در صورت تکرار در نتیجه مناقشه هسته‌ای هم تأثیرگذار بوده‌اند.

۱. احساسات منفی: بیگانه‌ستیزی ایرانی در برابر خود برتری غربی

رویکرد ارنوئید یا توطئه‌انگاری در سیاست ایران قرن بیستم و به‌خصوص در تلاش برای یافتن توطئه انگلیسی‌ها کاملاً نمایان و مشهود بوده است (Ashraf, 1993, p. 142). در دهه ۱۸۹۰ میلادی، لرد جرج کرزن، طی سفر بزرگ خود به سراسر ایران به بی‌اعتمادی گسترده و ریشه‌دار ایرانیان نسبت به دو قدرت بزرگ استعماری پی برد. او کتاب *ایران و قضیه ایران* خود را با این جمله به پایان برده است: «بنابر تصور عموم مردم ایران، دست‌های خارجی پشت اکثر تحولات اساسی کشور پنهان است» (Lord Curzon quoted by Abrahamian, 2013, p. 55). این احساس در ایرانی‌ها از ابتدای ورود رسمی بیگانگان به کشور ایجاد شد و با تقسیم ایران به دو منطقه، نفوذ میان روسیه و انگلستان و تلاش این دو کشور برای گرفتن امتیازات متعدد از ایران شدت گرفت؛ اما انگلستان به دلیل رفتار امپریالیستی افراطی‌اش بیشتر مورد اتهام قرار داشت. در این زمینه، فرستاده رئیس‌جمهور آمریکا به ایران چنین توضیح داده است: «شدت این احساس (توطئه‌انگاری) نسبت به روسیه کمتر از انگلستان است. ایرانیان آشکارا بریتانیا را متهم کرده و بر این نظرند که رفتار بریتانیایی‌ها در مورد ایران، همانند رفتار نازی‌ها در اروپاست» (Abrahamian, 2013, p. 63). حس بیگانه‌ستیزی ایرانیان با اقدامات شرکت نفت ایران و انگلیس که به شدت موجب ناخشنودی مردم شده بود، آمیخت و به سمت انگلیس‌ستیزی متمایل شد و در نهایت، در جریان ملی‌شدن نفت با شدت هرچه تمام‌تر فوران کرد. مصلدق با حس قوی ناسیونالیستی خویش، طرفدار این حس و سردمدار مبارزه با انگلستان بود. بنابراین، پر دوام‌ترین تأثیر کودتا، روی‌خاطره جمعی مردم نقش بست. این ماجرا نه فقط ذهنیت‌های بیگانه‌هراس از پیش موجود در فرهنگ سیاسی ایرانیان را تشدید کرد؛ بلکه آمریکا را هم وارد چارچوب این ذهنیت کرد (Rajabi, 2012, p. 129). به اعتقاد آبراهامیان، کودتا چهار پیامد قابل توجه داشت: ۱. ملی‌زدایی از صنعت نفت ۲. نابودی مخالفان سکولار ۳.

مشروعیت زدایی مرگبار از نظام شاهنشاهی ۴. تشدید طرز فکر پارانوئید (توطئه‌انگاری) غالب در سیاست ایران (Abrahamian, 2013, p. 285). این طرز فکر بیش از همه دامان آمریکا را گرفت. ایرانی‌ها صرف نظر از هرگونه اعتقاد سیاسی، تصویری منفی از آمریکا در ذهن خود درست کردند و دیدگاهی را توسعه دادند که در آن این محافظ به استثمارگر تبدیل شده بود (Bill, 1992, p. 15).

در مسأله هسته‌ای و با شروع دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد در ایران نیز این احساسات به اوج خود رسید و وی سردمدار مبارزه برای آن چه که حق مسلم ایران در فناوری هسته‌ای می‌دانست، در برابر جهان غرب شد. وی بارها در سخنرانی‌ها و اظهارات خود به این مسأله اشاره داشته است؛ برای مثال در سالگرد روز ملی فناوری هسته‌ای در سال ۱۳۸۷، اصل پرونده هسته‌ای ایران و آرایش قدرت‌های بزرگ در برابر آن را یک سره سیاسی خواند (Ahmadian & ahmadi, 2014, p. 57). این سخن وی شاید یادآور این جمله مصدق باشد که در جریان مذاکرات در برابر استدلال‌ات اقتصادی و تجاری به مک‌گی چنین گفته بود: «شما نمی‌فهمید، مشکل این نیست، مشکل سیاسی است» (Mosadeq quoted by Dadkhah, 2012, p. 111). احمدی نژاد همچنین، در مصاحبه با مجله آمریکایی نیویورکر در مرداد ۱۳۸۹، چنین گفت: «موضع‌گیری برخی سیاست‌مداران و سران غرب علیه ملت ایران، سابقه‌ای طولانی دارد. مخالفت دولت مردان آمریکایی و متحدان آن‌ها با ملت ایران، محدود به سال‌های اخیر نیست؛ بلکه سال‌هاست که دولت آمریکا با ملت ایران دشمنی می‌کند. دولت آمریکا ۵۷ سال قبل در ایران کودتا کرد و خانم آلبرایت رسماً مسؤولیت آن را هم برعهده گرفت (Ahmadi nejad, 2010).

در مقابل، هر چه قدر که شک به نیات آمریکا و غرب در ایران مانعی برای رسیدن به توافق بوده، به همان اندازه حس خود برتری غرب نیز مانعی برای این امر محسوب می‌شود، هر چند که جبهه مقابل ایران در طول سالیان متمادی قدرت برتر در سیستم جهانی بوده است؛ اما باید پذیرفت که چه در زمانه مصدق که زمانه بیداری ملل ستم‌دیده بود و چه در حال حاضر که دولت‌ها خواستار ایفای نقش برابر در نظام جهانی هستند، قائل بودن یک حق ویژه برای خود غیر عادلانه و تحریک‌کننده به نظر می‌رسد. متقی معتقد است که این یک ویژگی ساختاری سیستم و مربوط به جایگاه کشورها در این سیستم می‌باشد. در حقیقت، هژمونی نظامی و توان‌مندی ابزاری قدرت‌های بزرگ، به گونه‌ای است که در اقدامات بین‌المللی خود نسبت به «جایگاه برابر» سایر کشورها، توجهی نشان نمی‌دهند (Motaghi, 2000, p. 47). این مسأله در دوره ملی‌شدن صنعت نفت، در عدم دادن امتیاز واقعی به ایران و عدم پذیرش ملی‌شدن نفت این کشور نمایان بود. مقامات انگلیسی و نیز آمریکایی بارها اعلام کرده بودند که اجازه نخواهند داد که ایران با

ملی کردن نفت خود به شرایطی دست یابد که برای دیگر کشورها و سوسه‌انگیز باشد. در جریان پرونده هسته‌ای نیز قبل از حصول توافق، عدم پذیرش جایگاه برابر در مذاکرات به وضوح دیده می‌شود. بزرگ‌ترین نشانه آن تعیین پیش شرط تعلیق فعالیت هسته‌ای ایران برای شروع مذاکرات بوده است. به اعتقاد دوبلگ «لَفَاطِی هَای غَرب آن چنان که در ایران شنیده شده، به ندرت از تحقیر قدیمی بریتانیایی‌ها فراتر رفته است» (De Bellaigue, 2012). از جهتی، سخت‌گیری‌های غرب و آمریکا به ایران بر پایه شک و بدبینی آن‌ها به انگیزه‌های ایران برای از بین بردن نظم موجود بوده؛ چنان که این شک و بدبینی در دوره مصدق نیز وجود داشت. به طور کلی، می‌توان گفت که آن چنان که بیگانه‌سئیزی ایرانیان و در مقابل، خود برتر بینی انگلیسی‌ها در جریان ملی‌شدن نفت تنها به عنوان موانعی عمل کردند که رسیدن به توافق را سخت و تقریباً غیرممکن ساختند و در نهایت، هردو طرف از این بابت ضربه خوردند (یکی به بهای کودتا و دیگری به بهای ازدست‌دادن نیمی از منابع نفتی و کل تسلط سیاسی اش بر ایران)، در دوره احمدی نژاد نیز نگره داشتن این نوع احساسات بدون هیچ‌گونه تغییری در جریان هسته‌ای به نفع هیچ‌یک نبوده و روند رسیدن به توافق را سخت کرده بود.

۲. گذشت زمان و پیوند خوردن موضوع با غرور و اعتبار طرفین

هر چند که کل بحران ملی‌شدن و تحریم نفت ایران حدود ۲۸ ماه طول کشید؛ اما همین مدت هم برای فیصله موضوع بیش از حد طولانی بود. هر یک از طرفین به اشتباه تصور می‌کردند که هر چه زمان بگذرد طرف مقابل نرمش بیشتری نشان خواهد داد. طرف ایرانی معتقد بود که با گذشت زمان خواهد توانست آمریکا را در کمک‌رسانی به جنبش ایران متقاعد کند و طرف انگلیسی در انتظار تحلیل رفتن قوای ایران بر اثر فشارهای وارده از تحریم بود، این در حالی بود که گذشت زمان تنها شرایط را به ضرر توافق نهایی عوض می‌کرد. به اعتقاد جیمز گود، آن چه در سال ۱۹۵۱ می‌توانست قابل پذیرش باشد در سال ۱۹۵۳ رد می‌شد. این برای کسی که گمان می‌کرد تشدید تحریم نفتی می‌تواند ایرانیان را سر به راه تر کند، می‌توانست عجیب به نظر آید. گذشت زمان تأثیر معکوس داشت. اعتبار مصدق به رفع بحران وابسته بود. او چند تغییر سطحی را نمی‌پذیرفت. سرانجام که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در ژانویه ۱۹۵۳ تغییرات واقعی را پیشنهاد کردند، جو برای مصالحه خراب شده بود (Goode, 2003, p. 134). از طرفی، انگلستان به اندازه کافی از استقلال هند زخم خورده بود و از دست دادن ایران در شرایطی که امپراطوری در چشم مردم دنیا رو به زوال بود، ضربه‌ای سنگین به حیثیت آن وارد می‌کرد. از طرف دیگر، مصدق که اینک الگویی برای مردمان کشورهای مستعمره نیز به شمار می‌آمد، حاضر نبود غرور خود و کشورش را برای امتیازات حداقلی بشکند. وی در مذاکراتش این جمله را بر زبان آورده بود: «اگر من دست خالی به ایران برگردم،

در جایگاهی بسیار قدرت مندتر به وطن برگشته ام تا این که با توافق نامه ای برگردم و مجبور باشم آن را جلو متعصب های مملکت بگذارم» (Walters, 1978, p. 263). وضع در بحران هسته ای نیز بهتر از دوره مصدق نبود. بسیاری از پژوهش گران معتقدند که سیاست فشار و تحریم حقوق و منافع حیاتی ایران را نشانه رفته و جنبه هایی از روان شناسی و ملی گرایی و حیثیت جامعه ایران را هدف قرار داده بود و درست به همین خاطر، نمی توانست نتایج تمام و کمالی را در پی داشته باشد (Khaloozadeh, 2012, p. 63). رئیس جمهور احمدی نژاد بارها اعلام کرد که ایران شرف خود را با امتیازات پیشنهادی غرب مبادله نخواهد کرد. این همان نقطه ای است که مذاکرات را سخت تر می کرد. تحریم گسترده نفتی ایران نشان از شروع مبارزه ای تمام عیار داشت که هیچ یک از طرفین نمی خواهند بازنده آن باشند؛ چرا که آمریکا به عنوان هژمون جهانی، مدیریت بحران ایران را راهی برای حفظ مدیریت و رهبری جهانی خود دانسته و شکست خوردن در برابر ایران آن هم به عنوان کشوری پیرامونی و ضد آمریکایی اعتبار و حیثیت آن را خدشه دار می کرد. از سوی دیگر، ایران نیز با ایدئولوژی خاص خود، سال ها شعار ایستادگی در برابر آمریکای امپریالیست را سرلوحه خود قرار داده و شکست خوردن در این مناقشه به نوعی هزینه هایی بر این کشور بار می کرد. به گفته سردبیر مجله فارین پالیسی: «برنامه هسته ای ایران صلح آمیز است و دلیل این که این برنامه به موضوعی جنجالی تبدیل شده این است که ایران به عنوان کشور مستقل نمی خواهد از دستورات واشنگتن پیروی کند» (Hammond, 2011). مشاهده می شود که در این مورد هم شباهت کاملی میان دو رویداد وجود دارد.

۳. برداشت های اشتباه طرفین از مناقشه

تاریخ نشان داده است که جریان ملی شدن نفت ایران بیش از همه به دلیل محاسبات اشتباه طرفین درگیر، به مسیری ناخوشایند کشانده شد. انگلستان فکر می کرد در نهایت، تحریم ها و فشار ناشی از آن حمایت های مردمی را از دولت سلب کرده و دولت ایران حاضر به مصالحه با شرایط انگلستان خواهد شد. این در حالی بود که تحریم ها اثری آن چنان که انگلستان انتظار داشت بر اقتصاد ایران ننهاده. یک افسر آمریکایی مأمور در ژاندارمری ایران در مورد اثرگذاری تحریم ها به پنتاگون چنین گزارش داد: «در این جا حوادثی پشت سر گذاشته می شود که در هر کشور دیگری فاجعه به بار می آورد. او پیش بینی می کرد که کشور در آینده نزدیک دچار فرسودگی نخواهد شد» (Goode, 2003, p. 87). در طرف مقابل، مصدق قرار داشت که با نگاهی آرمان گرایانه و بر پایه معیارهای ارزشی و نه واقع بینانه، سیاست خارجی ایران را به پیش می برد (Bigdeli, 2003, p. 33). وی به اشتباه بر این باور بود که غرب بدون نفت ایران نمی تواند سر کند. او فکر می کرد زمان به نفع اوست (Goode, 2003, p. 99). رهبران ایران همچنین به اشتباه تصور می کردند شرکت های نفتی آمریکایی مشتاقانه منتظرند تا جایگزین شرکت نفت انگلیس و ایران شوند و

معتقد بودند که همسایگی ایران با شوروی و ترس آمریکا از نفوذ کمونیسم به ایران امتیازی است که آمریکا را وادار به دخالت به نفع ایران خواهد کرد. مک‌گی در خاطراتش این تصور اشتباه را چنین توضیح می‌دهد: «آدم همیشه این حس را داشت که مصدق اطمینان دارد ایران چنان اهمیتی برای بریتانیا، ایالات متحده و غرب دارد که حاضر به پرداخت هر هزینه و قیمتی برای جلوگیری از افتادنش به دست روس‌ها هستیم. ما سعی کردیم خیلی روشن به او بفهمانیم مطلقاً زیر بار توافق‌نامه‌ای نفتی با ایران نخواهیم رفت که بخواهد بدعتی بگذارد که احتمالش برود اساس بین‌المللی صنعت نفت را نابود خواهد کرد» (Dadkhah, 2012, p. 111).

به طور متقابل، جریان هسته‌ای ایران نیز از این سوءبرداشت‌ها خالی نبوده است. اولین سوءبرداشت آمریکا به دید کلی آن نسبت به جریان تکنولوژی در کشورهای مخالف آن که ایران و مسأله هسته‌ای آن هم در این دسته بندی قرار می‌گیرد، مرتبط است. در سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ آمریکا چنین آمده است: «عصر درگیری‌های بزرگ به سر آمده و آن چه هم‌اکنون امنیت آمریکا و دوستانش را تهدید می‌کند، پیوندی است که میان تکنولوژی و موجودیت‌های مخالف نظم موجود شکل گرفته است» همچنین، تأکید شده که آمریکا باید با همکاری متحدان و دوستان خود جلو دولت‌های یاغی و حمایت آن‌ها از گروه‌های تروریستی را بگیرد، قبل از آن که آن‌ها بتوانند با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی در امنیت این کشور و متحدانش اختلال ایجاد کنند (U.S National Security strategy, 2002, p. 14). همین دیدگاه منجر به ایستادگی یک‌پارچه آمریکا در برابر برنامه هسته‌ای ایران شد و در نهایت، تحریم‌های شدید علیه ایران صورت گرفت. اولین سوءبرداشت در اجرای تحریم متعلق به آمریکا بود. در واقع، واشنگتن درک غلطی از ذهنیت مقامات ایران و مدل هزینه-فایده داشت که معتقد بود افزایش تدریجی فشار باعث نارضایتی و ناآرامی مردمی و در ادامه مصالحه طرف ایرانی می‌شود؛ اما گزارش سالانه جامعه اطلاعاتی آمریکا نشان داد که با وجود تأثیرگذاری تحریم‌ها بر اقتصاد ایران و نیز روبه‌رشد بودن نارضایتی مردم اما ناآرامی سیاسی در ایران اتفاق نیفتاده است. (Worldwide Threat Assessment, 2013, p. 15). این درک اشتباه دقیقاً مشابه با تصورات انگلیسی‌ها در جریان ملی‌شدن می‌باشد.

در مقابل، از نگاه مسؤولان به‌خصوص، در دولت احمدی‌نژاد، آمریکا هرگز نمی‌توانست ائتلاف بین‌المللی را برای همیشه در کنار یک‌دیگر نگه داشته و در مقطعی، فشار بر ایران فروکش می‌کرد و سپس به کلی بی‌اثر می‌شد؛ به عبارت دیگر، با مقاومت هسته‌ای، قبل از آن که تحریم‌ها کمر اقتصاد ایران را بشکند، جامعه بین‌الملل منفعت خود را در تداوم تحریم‌ها از دست داده و ایران بدون نیاز به عقب‌نشینی

هسته ای، از زیر بار تحریم ها خلاصی می یابد (Einhorn, 2013). به هر حال مشاهده می شود که هر دو طرف مناقشه همانند جریان ملی شدن دارای انگاره خویش از روند حل موضوع بوده که خالی از درک اشتباه نیست.

۴. تأثیر تغییر دولت ها در کشورهای درگیر در مناقشه

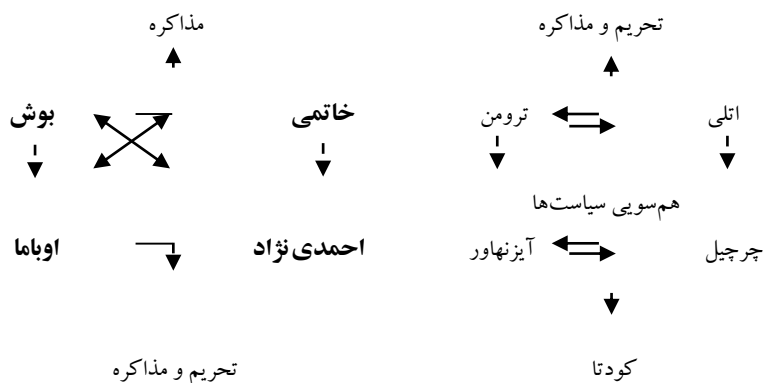
تأثیر تغییر دولت در کشورهای انگلستان و آمریکا بر کودتای ۲۸ مرداد، بر هیچ کس پوشیده نیست. تا زمانی که دولت کارگری اتلی در انگلستان و دولت دموکرات ترومن در آمریکا بر سر کار بودند، مسأله با نرمش بیشتری دنبال می شد. با این که مسأله کمونیسم برای دموکرات ها کم اهمیت نبود؛ اما گویا مسأله منافع اقتصادی و منابع نفت در مورد مناقشه ایران برای آن ها نمود بیشتری داشت. دولت اتلی هم از جانب محافظه کاران بریتانیا متهم به تسلیم شدن در برابر ایران بود. همین موضوع به عنوان برگ برنده محافظه کاران در تبلیغات ریاست جمهوری استفاده شد تا بر سر کار بیایند. در این زمان موضوع نفت ایران برای بریتانیا بسیار با اهمیت بود. به این ترتیب، در اوایل سال ۱۹۵۲ دولت کارگری اتلی در انگلیس جای خود را به دولت محافظه کار چرچیل داد. در پایان این سال نیز در آمریکا، ترومن جای خود را به آیزنهاور از حزب جمهوری خواه داد. به طور معمول، حزب محافظه کار و جمهوری خواه در سیاست بین المللی، دارای نظرگاه های مشابهی هستند (Bigdeli, 2003, p. 47). همین باعث شد تا انگلستان با تحریکات خویش برای بزرگ نمایی تهدید کمونیسم بتواند بعد امنیتی مسأله را که برای جمهوری خواهان اهمیت ویژه ای داشت، پررنگ تر نشان دهد و از این طریق در نهایت، آمریکا را با خود برای براندازی دولت مصدق همراه سازد. موضوعی که قبل از آن با تحریم و مذاکره هم زمان پیگیری می شد، به یک باره جنبه امنیتی پیدا کرد و راهی جز یک کودتا و براندازی برای رفع آن مشاهده نشد.

در بحران هسته ای ایران نیز تغییر حکومت ها در کشورهای درگیر تا حدودی بر روند حل مسأله تأثیر گذار بوده است. با این تفاوت که در این مسأله برآیند نیروهای هم سو در دو کشور بر علیه ایران نیست؛ بلکه برخورد احزاب متفاوت در دو کشور ایران و آمریکا باید بررسی شود. در ایران احزاب اصلاح طلب اصولاً از نرمش و تعامل بیشتری در سیاست خارجی برخوردارند و بحث از تعامل با جهان و نیز تعامل با غرب بیشتر شنیده می شود. نمونه واضح آن تر گفت و گوی تمدن ها توسط رئیس جمهور اصلاح طلب، محمد خاتمی بود. ابتدای بحث هسته ای نیز در دولت وی حادث شد. در این دولت سعی بر آن بود تا تعامل ویژه با غرب به خصوص، کشورهای اروپایی وجود داشته باشد. حتی ایران تا آن جا نرمش نشان داد که حاضر به پذیرش پیش شرط تعلیق شد؛ اما در مقابل هر چند که تروئیکای اروپایی نقش پررنگ تری را در مذاکرات ایفا می کردند؛ ولی نمی توان منکر نقش و دخالت های آمریکا شد که در این

زمان جرج بوش را به عنوان یک جمهوری‌خواه در رأس قدرت داشت. در این جا تعامل ایران در برابر عدم تعامل غرب و آمریکا قرار گرفت. این عدم تعامل باعث شد تا دوره بعدی ریاست جمهوری در ایران را اصول‌گرایان برعهده گیرند. این حزب، تعامل و نرمش گروه اصلاح‌طلبان را در سیاست خارجی ندارد و برعکس آن‌ها دید عموماً امنیتی به قضایا به‌خصوص، سیاست خارجی دارد و شاید از این حیث به جمهوری‌خواهان شباهت بیشتری داشته باشد. در کل، سیاست سرسختانه تری به نسبت اصلاح‌طلبان داراست و این سیاست از ابتدای روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد به‌وضوح دیده شد. باقی‌ماندن پرونده هسته‌ای ایران در شورای عالی امنیت ملی، دید امنیتی دولت جدید اصول‌گرا را نمایان می‌سازد. دوره اول ریاست جمهوری وی با دوره دوم ریاست جمهوری بوش هم‌زمان شد. این هم‌زمانی درست مصداق دو قطب آهن ریاست که یک‌دیگر را دفع می‌کنند. این دافعه به چند دلیل منجر به فاجعه‌ای مانند جنگ آن چنان که در عراق اتفاق افتاد و یا براندازی آن چنان که در مورد مصدق وقوع یافت نشد. یکی این که غرب هنوز در موضع ارزیابی ریاست جمهوری جدید ایران قرار داشت و دیگر این که مسأله تازه داشت از حوزه اروپا خارج می‌شد و اصرار بر آن بود که به شورای امنیت ارجاع شود و تا آن‌زمان دست آمریکا در دخالت همه‌جانبه باز نبود؛ چرا که به‌نوعی بی‌احترامی به متحدان اروپایی آن محسوب می‌گشت. در عین حال، تجربه دو جنگ در خاورمیانه درگیری‌های فراوانی برای آمریکا ایجاد کرده بود و این سیاست بوش در داخل کشور مخالفان جدی داشت. دوره دوم احمدی‌نژاد مصادف با دوره اول اوپاما از حزب دموکرات شد. هرچند که در این دوره در برابر سرسختی اصول‌گرایان ایرانی، رژیم تحریم‌ها علیه ایران شدت بیشتری یافت و در نهایت، تحریم نفتی اجرایی شد؛ اما رویکرد اصلی اوپاما به مسأله ایران رویکرد نظامی نبود؛ چرا که اصولاً این رویکرد در زمان انتخابات مورد نقد وی بود که سیاست‌های جنگ‌طلبانه جرج بوش را محکوم می‌کرد. در هر صورت در این دوره نیز عدم هماهنگی روش‌های دو رئیس‌جمهور باعث شد که مسأله هسته‌ای در بن‌بست باقی‌ماند. به‌طور کلی ما می‌توانیم شرایط ملی‌شدن و مسأله هسته‌ای را با توجه به رویکرد رؤسای جمهور درگیر در هر مسأله به صورت اشکال زیر به تصویر بکشیم:

مسأله‌حایز اهمیت این است که هم‌سویی رؤسای جمهور دو کشور در حل یک مسأله روند رسیدن به نتیجه را تسریع می‌کند. در مورد مسأله هسته‌ای ایران شاید بهترین احتمال آن است که یک رئیس‌جمهور دموکرات در آمریکا در برابر یک رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب یا معتدل در ایران قرار بگیرد. و این تنها احتمالی است که تا پایان دوره احمدی‌نژاد اتفاق نیفتاده است؛ اما با روی کار آمدن حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهوری معتدل برای اولین بار این امکان به وجود آمد که دو طیفی که نقاط اشتراک بیشتری با هم

دارند، موضوع را در دست بگیرند. به اعتقاد نگارندگان، در این زمان هر دو طرف مناقشه با عطف به این فرصت طلایی و نیز دیگر شرایط موجود حداکثر توان را در کنار حداکثر تعامل به کار برده و در نهایت، توانستند موضوع را به نتیجه ای که شبیه نتیجه تحریم های ایران در دوره مصدق نباشد، برسانند.



شکل (۶): هم سویی رؤسای جمهور در جریان ملی شدن نفت شکل (۷): هم سویی رؤسای جمهور در مسأله هسته ای

جدول (۱): تشابه و تفاوت ملی شدن صنعت نفت و مسأله هسته ای ایران

جریان هسته ای شدن	ملی شدن صنعت نفت	
مذاکره و تحریم و فشار (سیاست هویج و چماق)	مذاکره و تحریم و فشار (سیاست هویج و چماق)	روند کار
انواع تحریم با تأکید بر نفت	انواع تحریم با تأکید بر نفت	نوع تحریم
ایران و آمریکا (نقش حمایتی و وساطتی اروپا، روسیه و چین)	ایران و انگلستان (نقش وساطتی آمریکا)	بازیگران اصلی
اسرائیل	انگلستان	بازیگر تحریک کننده
بنیادگرایی اسلامی، ترس از الگو برداری از هسته ای شدن ایران	کمونیسم، منافع شرکت های نفتی و ترس از الگو برداری مدل ملی شدن نفت ایران	مسأله محرک
کلّ جریان بیش از یک دهه	کلّ جریان حدود ۲ سال	مدت زمان بحران
حمایت مردمی و حمایت حکومتی	حمایت مردمی و عدم حمایت حکومتی	حمایت از موضوع در ایران
نفت و اقتصاد وابسته به آن	نفت و اقتصاد وابسته به آن	پاشنه آشیل ایران

احساسات منفی در ایران	حس بیگانه ستیزی (بر علیه انگلستان)	حس بیگانه ستیزی (بر علیه آمریکا)
احساسات منفی در غرب	حس خودبرتربینی تاریخی و عدم پذیرفتن جایگاه و مذاکره برابر با ایران	حس خودبرتربینی تاریخی و عدم پذیرفتن جایگاه و مذاکره برابر با ایران
هژمون و قدرت جهانی	آمریکا (انگلستان به عنوان هژمون افول کرده)	آمریکا
نقش هژمون	میانجی مناقشه برای مدیریت مسأله و اثبات نقش مدیریت جهانی خویش	طرف درگیر در مناقشه برای مدیریت مسأله و بقای نقش مدیریت جهانی خویش
پیامدها و آثار جهانی	تشدید رقابت های مختلف در سیستم جهانی	امکان تشدید رقابت های مختلف در سیستم جهانی
نتیجه	کودتا و برکناری دولت منتخب در ایران	حصول توافق بر اساس بازی برد-برد

نتیجه گیری

آن چه که این پژوهش به آن پرداخت، مقایسه تطبیقی دو رویداد مهم کشور؛ یعنی ملی شدن نفت و مسأله هسته ای است. در این مجال سعی شد تا با استفاده از نظریه سیستم جهانی والرشتاین، جایگاه کشورهای درگیر در هر یک از دو رویداد تبیین شود. بر همین اساس، رویارویی ایران با انگلستان و آمریکا در موضوع ملی شدن و آمریکا در مسأله هسته ای، به عنوان هژمون هایی که سعی در تثبیت بیشتر جایگاه خود در سیستم جهانی دارند، نشان داد که شرایط مشابهی در هر دو بحران وجود داشته است. از طرفی، جایگاه ایران نیز تبیین گشته و مشخص شد که تحرکات یک کشور پیرامونی تا چه حد می تواند برای سیستم بین الملل بحرانی و مشکل آفرین تلقی شود. از این رو، تلاش هژمون های نظام در جهت حفظ وضع موجود و کنترل بحران برای عدم تسری آن به دیگر نقاط سیستم حائز اهمیت می باشد. بر همین اساس ما نکات اشتراک مهم دو رویداد را بررسی و ملاحظه کردیم که در مذاکره با غرب در جایی که اشتباهات جریان ملی شدن تکرار شده، نتیجه یکسان و در جایی که از آن اشتباهات درس گرفته شده، نتیجه بهتری حاصل آمده است. حصول توافق هسته ای در شرایطی اتفاق افتاد که در مذاکرات مربوط به آن اشتباهات ملی شدن از سوی دو طرف تکرار نشد؛ برای مثال، اراده طرفین برای حل مسأله، موکول نکردن موضوع به دولت های آتی طرفین، محاسبه درست هزینه و فایده اقدامات محرک به خصوص از جانب ایران و از میان برداشتن احساسات منفی طرفین نسبت به یکدیگر و اعتماد متقابل، حداقل برای این موضوع، از

جمله موارد مثبتی است که می توان مدعی شد که هم ایران و هم غرب از جریان ملی شدن درس گرفته و اراده را بر این نهادند تا سرنوشت مسأله هسته ای شرایطی بهتر از سرنوشت ملی شدن را تجربه کند. در حقیقت، مطالعه تطبیقی به ما این امکان را داد تا نکات منفی مؤثر را در بحران ملی شدن باز یافته و نشان دهیم که حذف مؤثر آن ها موجب نتیجه گیری بهتر در شرایط کنونی مسأله هسته ای شد. بدون شک مسیر آینده ایران با توجه به شرایط حساس منطقه ای و جهانی، بی خطر و هموار نخواهد بود. بنابراین، انجام چنین پژوهش هایی و بازیابی نکات مثبت و منفی هر رویداد سیاسی در گذشته معاصرمان به ما کمک خواهد کرد که در مسائل پیش رو با دید بازتر و بصیرت بیشتری اقدام کنیم. مطالعه تطبیقی این دو رویداد خاطر نشان می سازد که بی نیاز از گذشته نیستیم و حتی نیاز داریم که موضوعات کنونی را با مطالعات تطبیقی تحلیل کرده و نسبت موفقیت و عدم موفقیت در هر رویداد را بسنجیم. این مسأله دقت دولت مردان را در محاسبه قدرت و تأثیرگذاری کشور نیز بالا می برد؛ چرا که نظم جهانی طبق آن چه که در این پژوهش اثبات شد، برای حفظ وضع موجود طیفی از اقدامات را از امتیاز تا سرکوب استفاده می کند. دولت ها توان به چالش کشیدن این سیستم را تا حدی دارا هستند که نظم آن به هم نخورد و موافق آن دیپلماسی است که بتواند از سیستم، امتیازهای دل خواه را کسب کند که بر خلاف جریان ملی شدن این اتفاق در مسأله هسته ای برای هر دو طرف درگیر در بحران حادث شد.

قدردانی

این پژوهش برگرفته از طرح پژوهشی «مطالعه تطبیقی تحریم نفتی ایران در دولت مصدق و دولت دوم احمدی نژاد» است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه به تصویب و با حمایت های مالی این واحد به انجام رسیده است.

References

- Abrahamian, E. (2013). *The coup: 1953, the CIA, and the roots of modern U.S.-Iranian relations*, (M. E. Fattahi, Trans.). Tehran: Ney publishing. (in Persian)
- Ahmadian, G., & Ahmadi, S. A. (2014). Iran's nuclear conflict: institutional liberalism versus neo-realism, *Iranian political science Association*, 9(3), 37-74. (in Persian)
- Ahmadinejad, M. (2010). *An interview with The New Yorker*, 10 August. (in Persian) Available at: <http://www.president.ir/fa/23292>.
- Ashraf, A. (1993). Conspiracy Theories, *Encyclopedia Iranica*, 6(2), 138-147.
- Attlee, C. (1951). (Document) British Embassy. Letter to the British Ambassador in Washington, *Folder 371/ Related to Persia 1951/ Number 34-91541*.

- Axford, B. (2004). *The Global System: Economics, Politics and Culture*, (H. Moshirzadeh, Trans.). Tehran: Political and International Studies Office. (in Persian)
- Biden, J. (2012). *Remarks by the vice president to the rabbinical assembly leadership*, White House, May 8. Available at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2012/05/08/remarks-vice-president-rabbinical-assembly-leadership>
- Bigdeli, A. (2003). The Lack of strategy and failure of Mossadeq. *History of Foreign Relations*. 4(15), 31-71. (in Persian)
- Bill. J. (1992). *The eagle and the lion*, (M. Gholami, Trans.). (in Persian)
- British Embassy, (1951). Telegram to the Foreign Secretary on the Persian Situation, *Folder 248/Related to Persia/Number 1951/34-1514*.
- Dadkhah, K. (2012). Mossadeq reforms, myth or reality. *Andishe Pouya Review*, 1(6), 107-113. (in Persian)
- De Bellaigue, C. (2012). The politics of dignity: why nuclear negotiations with Iran keep failing, may 23. Available at: <http://www.theatlantic.com/international/archive/2012/05/the-politics-of-dignity-why-nuclear-negotiations-with-iran-keep-failing/257547/>
- De Bellaigue, C. (2014). *Patriot of Persia: Muhammad Mossadegh and a Tragic Anglo-American Coup*. (H. Homayoonpoor, Trans.). Tehran: Kandokav Publishing. (in Persian)
- Einhorn, R. (2013). Getting to yes with Iran”, *Foreign Policy*, July 10. Available at: <http://foreignpolicy.com/2013/07/10/getting-to-yes-with-iran/> Foreign Office Papers, (1951). Memo of Conversations, February 14, *FO 371/Persia 1951/98608*.
- Ghahremanpour, R. (2008). *Approach of the great powers to Iran's nuclear issue*, Tehran: Eslamic Azad University publisher, (in Persian)
- Goode, J. F. (2003). *The United States and Iran: in the shadow of Musaddiq*, (M. Haghghatkhah, and Trans.). Tehran: Ghoghnoos publishing. (in Persian)
- Hammond, J. (2011). Iran is singled out because it defies Washington, *Foreign Policy*, Interview, and Retrieved in 14 September 2013 from: <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/07/06/iran-is-singled-out-because-it-defies-washington/m>.
- Khaloozadeh, S. (2012). Europe Union sanctions diplomacy against Iran's nuclear program. *Iranian Journal of International Politics*. 1(1), 50-67. (in Persian)
- Maloney, S. (2013). In crafting a nuclear deal with Iran, Mossadegh still matters, *Brooking Center*, August 19. Available at: <http://www.brookings.edu/blogs/iran-at-saban/posts/2013/08/19-iran-mossadegh-sanctions-nuclear>.
- Ministry of Fuel and Power, Report of Situation of Iran's Oil, (1951 September 5-6), *Folder 371/Related to Persia 1951/ Number 34-91589*.

- Mirak-Weissbach, M. (2004). Mossadegh reflex in Iranian nuclear policy, *Executive Intelligence Review*. Retrieved in 20 January 2014 from: <http://www.Larouchepub.com/other/2004/3137mossadegh.html>.
- Mohamadi alamoti, M. (2006). *The concept of global community and of the process of globalization*, Tehran: High Institute of Education & Research, Management & Planning. (in Persian)
- Mottaghi, E. (2000). The impact of economic sanctions imposed by America on the National Security of the Islamic Republic of Iran, *Journal of Political Science*, 3(1). (in Persian) 44-63.
- Rajabi, B. (2012). Iranian xenophobia, *Andishe Pouya Review*, 1(6), 126-132. (in Persian)
- Saei, A. (2005). *Contemporary currents of thought on development*, Tehran: Ghoomes. (in Persian)
- Salimi, H. (2007). *Various theories about globalization*, Tehran: Samt. (in Persian)
- Shoamanesh, S. S. (2009). Iran's George Washington: remembering and preserving the Legacy of 1953", *MIT International Review*. Retrieved in 6 October 2014 from: <http://web.mit.edu/mitir/2009/online/mossadegh.htm>
- Stern, A. (2010). *Who won the oil wars?* (A. Motazed Rad, Trans.). Kermanshah: Taghbostan publishing. (in Persian)
- Tabatabaee, S. A. (2006). America's Jewish lobby, brokers Iran sanctions. *Journal of Foreign Policy*, 20(1), 35-83. (in Persian)
- U.S. National Security Strategy, (2002). *The National Security Strategy United States of America*, the White House, Washington.
- Wallerstein, I. (1991). *Geopolitics and Geoculture: Essays on the Changing World-System*, New York: Cambridge University Press.
- Wallerstein, I. (2002). The Eagle Has Crash Landed, *Foreign Policy*, July & August. Available at: <http://foreignpolicy.com/2009/11/11/the-eagle-has-crash-landed/#>.
- Walters, V. A. (1978). *Silent Missions*, Doubleday & Company, Garden city, NY Worldwide Threat Assessment of the U. S Intelligence Community, (2013), *Office of Director of National Intelligence*. Available at: <http://www.dni.gov/index.php>.